

سر شام والتر فالک گیاهشناس پرسیده بود: «چرا این بومی ها سعی نکردند شورش کنند؟» و اضافه کرده بود: «درسته که سلاح گرم ندارند، ولی عوضش تعدادشون زیاده، می تونستند قیام کنند و گرچه بعضی هاشون کشته می شدند، اما به دلیل تعداد بر جلااد هاشون غلبه می کردند.» راجر در جواب گفت موضوع به این سادگی نیست. به همان دلیلی شورش نمی کردند که کنگویی ها در آفریقا شورش نکردند. شورش ها اتفاق هایی استثنایی اند، به شکل محدود و منطقه ای و هر از گاهی رخ می دهند، اقدام انتحاری یک شخص یا یک گروه کوچک، چون وقتی نظام استعمار تا این حد شدید باشد، قبل از آن که جسم ها را نابود کند، روحیه ها را از بین می برد. خشونت می که قربانی اش هستند اراده ی مقاومت، گزینه تنازع بقا را ویران می کند، بومی ها به آدم هایی مصنوعی تبدیل می شوند که سردرگمی و هراس فلجشان کرده. خیلی هاشان آنچه بر سرشان می آید را نتیجه ی شرارت انسان هایی ملموس و مشخص نمی دانند، بلکه مصیبتی اسطوره یی به حساب می آورند، نفرین ایزدان، عقوبتی الهی که از آن خلاصی ندارند.....

.....

برگرفته از رمان «روای سلت» نوشته ماریو بارگاس یوسا، ترجمه مزده دقیقی.